

بررسی و تحلیل نظریه‌ی چندصدایی در حکایت افشین و بودلف از تاریخ بیهقی

زینب طاهریان*

چکیده

چندصدایی، یکی از مهم‌ترین نظریات «میخائیل باختین» در حوزه‌ی نقد و نظریه‌های ادبی است. بر مبنای این نظریه، متون چندصدایی، متونی هستند که شخصیت‌های حاضر در آن‌ها هر کدام به یک میزان، حق اظهار نظر دارند و آزادانه تفکرات خود را بیان می‌کنند؛ بدون این‌که صدایی بر صدای دیگر، برتری داشته باشد. باختین با مطالعه‌ی آثار «داستایوسکی» به این کشف، نائل شد و متون قبل از او را متونی تک‌صدایی نامید که فقط صدای راوی یا نویسنده‌ی داستان به گوش می‌رسید. گرچه از نظر منتقدان ادبی، متون چندصدایی عمدتاً مربوط به روزگار معاصر هستند اما بررسی متون کهن نیز از این منظر، نشان‌دهنده‌ی حضور رگه‌هایی از خصلت چند صدایی است که در این بررسی‌ها همواره باید احتیاط را در نظر گرفت تا نظریه‌ها بی‌وجه و بی‌دلیل بر متن‌ها تحمیل نشوند. تاریخ بیهقی، یکی از متن‌های مهم ادب فارسی است که در برخی از داستان‌هایش رگه‌هایی از چندصدایی دیده می‌شود. داستان «افشین و بودلف» یکی از این داستان‌هاست که با تأمل در گفتار و مکالمه‌ی شخصیت‌ها می‌توان برخی از مشخصه‌های چندصدایی را در آن مشاهده کرد. این پژوهش به بررسی و تحلیل این داستان از منظر نظریه‌ی چندصدایی می‌پردازد. یافته‌های پژوهش حاضر، نشان‌دهنده‌ی آن است که گرچه برخی از داستان‌های بیهقی از خصلت تک‌صدایی به دور نیستند اما در حکایت افشین و بودلف، آواها و صداها، مختلفی به گوش می‌رسد که حاوی جهان‌بینی و طرز تفکر اشخاص این داستان است.

واژه‌های کلیدی: باختین، چندصدایی، تاریخ بیهقی، افشین و بودلف.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۱۲

zeinabtaherian@ymail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۲/۲۳

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

(۱) مقدمه

میخاییل باختین (Mikhail bakhtine) یکی از مشهورترین و بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان روزگار معاصر است که حتی برخی، او را بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز ادبی قرن بیستم دانسته‌اند. (ر.ک: تودوروف، ۱۳۹۱: ۷) یکی از مهم‌ترین نظریات باختین که توجه بسیاری از محققان جهان را به خود معطوف کرد، نظریه‌ی منطوق‌گفت‌وگویی (Dialogism) بود که بعدها توسط کسانی که به نوعی شاگرد وی محسوب می‌شدند، ادامه یافت. منتقدان بزرگی مثل رولان بارت (roland barthes)، ژولیا کریستوا (Julia kristeva)، ژرار ژنت (gerard genette)، مایکل ریفاتر (maykel Riffaterre) و... بنیادهای نظری باختین را ادامه دادند و با دسته‌بندی‌هایی منظم و دقیق، افق‌های تازه‌ای را روبه‌روی نقد ادبی معاصر قرار دادند؛ به عنوان نمونه، کریستوا بر مبنای نظریات باختین، نظریه‌ی بینامتنیت (intertextualite) را وضع کرد و ژرار ژنت، نظریه‌ی ترامتنیت (-transtextu alite) را مطرح نمود. یکی از مهم‌ترین نظریات باختین، طرح نظریه‌ی چندصدایی بود. وی با دقت و بررسی آثار داستایوسکی، نظریه‌ی چندصدایی (pholyphony) را برای نخستین بار در گستره‌ی تحقیقات ادبی معاصر، مطرح کرد. وی اعتقاد داشت که در آثار قبل از داستایوسکی، نشانه‌های چندانی از چندصدایی نیست که این مسأله نیز معلول علت‌هایی بود که عمدتاً ناشی از سخت‌گیری‌های ایدئولوژیک و نیز فضای بسته‌ی حاکم بر جوامع بود؛ با در نظر گرفتن این ملاحظات بود که باختین، داستایوسکی را خالق رمان چندصدایی می‌دانست. (ر.ک: باختین، ۱۳۹۵: ۶۴) باختین، نظریه‌ی چندصدایی را خاص رمان می‌دانست و معتقد بود، رمان بیش از هر نوع ادبی دیگری کیفیت چند آوایی دارد. به‌همین دلیل، وی بخش اساسی مطالعات خود را صرف مطالعه‌ی رمان کرد. (ر.ک: تودوروف، ۱۳۹۱: ۹) از نظر وی شعر، زمینه‌های لازم را برای چندصدایی ندارد و معتقد بود: «شاعر گفته‌ها را از قصد و حضور دیگری عاری می‌کند.» (باختین، ۱۹۷۵: ۱۱۷؛ به نقل از نامور مطلق، ب، ۱۳۸۵: ۱۴) اما بعدها این نظر تا حدودی با چالش‌هایی مواجه شد و برخی، نظریات او را در این باره رد کردند.

(۱-۱) بیان مسأله

باختین در مطالعات خود، داستان‌ها را به دو دسته‌ی چندصدایی و تک‌صدایی تقسیم کرد. اگر بخواهیم تعریفی مختصر از آن‌ها ارائه کنیم، چندصدایی یعنی حضور صداها و ایده‌های

متفاوت در متن یک اثر. بر طبق این نظریه، در آثار چندصدایی همه‌ی شخصیت‌ها به یک میزان، حق اظهار نظر دارند و نویسنده یا راوی، حاکم مسلط و بی‌چون و چرای داستان نیست؛ بلکه او نیز فردی است مثل دیگر شخصیت‌های داستان اما در رمان‌های تک صدا، نویسنده یا راوی داستان، حکومتی مستبدانه بر متن اثر دارد. وی، راوی بی‌چون و چرا و بلامنازع اثر است که تنها صدای اوست که از متن به گوش می‌رسد و حضور دیگر شخصیت‌ها در داستان، تنها محملی است که صدای او را تقویت و تأیید می‌کند تا صدای او بهتر و رساتر به گوش برسد؛ درحالی‌که به اعتقاد باختین در رمان‌های چند صدایی: «هیچ چیز از قبل معین نشده است؛ شخصیت‌ها آزادند که مطابق با اعتقادات خودشان (مستقل از اعتقادات شخص نویسنده) عمل کنند و خواننده هم ایضاً مختار است که آن‌گونه که خود مایل است، شخصیت‌ها و رفتارشان را بسنجد.» (پاینده، ۱۳۹۵: ۲۵)

از طرفی، سابقه‌ی بررسی‌های آثار ادبی زبان فارسی از این منظر، چندان دراز دامن نیست و مربوط به روزگار معاصر است. سؤالی که در این جا مطرح می‌شود، این است که آیا می‌توان متون دوره‌ی کلاسیک را از این منظر بررسی کرد؛ درحالی‌که خالق این نظریه به صراحت آن را مربوط به متون متأخر و به‌طور خاص پس از داستایوسکی می‌داند. برای یافتن پاسخ این پرسش باید متون را بررسی کرد و فارغ از هرگونه الصاق و تحمیلی، به تحلیلی مبتنی بر واقعیت و نه مبتنی بر پیش‌داوری پرداخت اما در بررسی این متن‌ها همواره باید این نکته را در نظر داشت که در دوران کلاسیک، فضا و سیستم حاکم بر جوامع، فضایی شاه‌محور و طبیعتاً مستبدانه بود که مجال چندانی برای بروز صداها و اندیشه‌های متخالف نمی‌داد؛ گاهی نیز اگر صداها متفاوت به گوش می‌رسید، نتیجه‌ای جز حذف آن صدا وجود نداشت. همین مسأله، فضا را به سمت تک‌صدایی پیش می‌برد؛ و گرنه در حالت عادی، چندصدایی بودن جزو خصایل طبیعی و اجتماعی یک ملت است: «زیرا از تنوع اجتماعی برمی‌خیزد اما همان‌طور که جامعه با قوانین تحمیل شده‌ی حکومتی (یک حکومت واحد) محدود و مقید می‌شود، تنوع لحن‌ها نیز توسط خواست قدرتمندان برای نهادینه کردن یک زبان (و یا یک سخن) متداول به مبارزه طلبیده می‌شود.» (تودوروف، ۱۳۹۱: ۹۷) نگارنده در این مقاله با بررسی یکی از داستان‌های مشهور تاریخ بیهقی، یعنی داستان افشین و بودلف-که در ظاهر کار، نشانه‌هایی از حضور مؤلفه‌های چندصدایی در آن دیده می‌شود- می‌کوشد به این پرسش، پاسخ دهد که نویسنده‌ی کتاب ارزشمند تاریخ بیهقی تا چه حد توانسته است به صداها متضاد و ناهمگون، مجال عرض اندام بدهد.

۲-۱) پیشینه‌ی پژوهش

درباره‌ی نظریه‌ی چندصدایی تاکنون آثار مختلفی به چاپ رسیده که برخی از این آثار، ترجمه و یا تفسیر نظریات باختین هستند و برخی دیگر نیز مقالاتی است که درباره‌ی نظریه‌ی چندصدایی و کاربست آن در یک متن ادبی به نگارش درآمده است. از دسته‌ی اول می‌توان آثاری مانند «منطق گفت‌وگویی از تزوتان تودوروف، ترجمه‌ی داریوش کریمی» (۱۳۹۱) و نیز «پرسش‌های بوطیقای داستایوسکی ترجمه‌ی سعید صلح‌جو» (۱۳۹۵) را نام برد که عمده‌ی نظریات باختین را مطرح کرده‌اند. از دسته‌ی دوم نیز مقالاتی مانند «باختین، گفت‌وگومندی و چندصدایی» (۱۳۸۵) از بهمن نامور مطلق، «گفت‌وگومداری و چندصدایی در رمان جزیره‌ی سرگردانی، اثر سیمین دانشور» نوشته‌ی ابراهیم سلیمی کوچی و فاطمه سکوت‌جهرمی (۱۳۹۱)، «چند صدایی و چند شخصیتی در رمان پسامدرن ایران با نگاهی به رمان اسفار کاتبان ابوتراب خسروی» (۱۳۹۱) نوشته‌ی محسن نوبخت و... را می‌توان نام برد که در باب نظریه‌ی چندصدایی و کاربست آن در یک متن ادبی به نگارش درآمده‌اند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، اکثر این مقالات، داستان‌ها و رمان‌های معاصر را از این منظر، نقد و بررسی کرده‌اند و تاجایی که نگارنده جست‌وجو کرده در حوزه‌ی ارتباط نظریه‌ی چندصدایی با تاریخ بیهقی تاکنون اثری مستقل به چاپ نرسیده است؛ لذا نگارنده‌ی این مقاله بر آن است که یکی از داستان‌های مشهور تاریخ بیهقی (حکایت افشین و بودلف) را از منظر نظریه‌ی چندصدایی باختین، نقد و بررسی نماید.

۳-۱) ضرورت و اهمیت پژوهش

تاریخ بیهقی، یکی از متن‌های مهم ادبی و فرهنگی ایران است که بر مبنای واقعیات تاریخی به نگارش درآمده است. از آن‌جا که این متن، دوره‌ای مهم از تاریخ ایران را به تصویر کشیده، ضرورت دارد که از زوایای گوناگون نقد و تحلیل شود تا نکات مهم تاریخ و فرهنگ ایران در دوره‌ی غزنوی نشان داده شود. نظریه‌ی چندصدایی نیز یکی از مهم‌ترین نظریه‌های ادبی قرن بیستم است که در آن، میزان حضور صداها و نگاه‌های مختلف در یک متن، بررسی می‌شود. اهمیت این نکته بدین سبب است که با این بررسی‌ها علاوه بر مشخص شدن وضعیت حضور صداها، مختلف در جامعه‌ی آن دوران، آشکار می‌شود که نویسنده یا راوی داستان چقدر به صداها و نظرات مختلف و گاه ناهمگون، مجال حضور داده و متن مورد

بررسی جزو متون تک‌صداست با راوی مستبد یا متون چندصدای که در آن شخصیت‌های داستان، حق اظهارنظر دارند.

۲) حکایت افشین و بودلف و ویژگی‌های چندصدایی در آن

کتاب تاریخ بیهقی، یکی از آثار مهم تاریخی نثر فارسی است که وجود پاره‌ای مشخصات خاص از جمله: به تصویر کشیدن برهه‌ای خاص از تاریخ ایران، صحت مطالب مندرج در آن، قدرت داستان‌پردازی نویسنده و جذابیت داستان‌ها، نثر شیوا و... بر اهمیت و ارج آن افزوده است. در این اثر، داستان‌های بسیاری هست که هر کدام علاوه بر ارزش تاریخی، از ارزش ادبی بسیاری برخوردارند و یکی از داستان‌های مشهور آن، داستان افشین و بودلف است که بر مبنای یک واقعیت تاریخی، نگارش و از زبان «احمد بن ابی داوود» نقل شده است.

۲-۱) خلاصه‌ی حکایت افشین و بودلف

یک شب در روزگار معتصم، خلیفه عباسی، «احمد ابی داوود» قاضی القضاات آن روزگار، نیمه شب از خواب بیدار می‌شود و غم و اندوهی سخت و بی‌دلیل بر او چیره می‌گردد. وی به دنبال یافتن جوابی برای علت این غم، راهی دربار می‌شود و در کمال تعجب، معتصم را نیز اندیشه‌مند، نگران و چشم انتظار می‌بیند. احمد بعد از گفت‌وگو با معتصم، سبب غم ناگهانی‌اش را در می‌یابد: افشین (از خاندان ملوک عجم) پس از اصرارهای زیاد، جواز کشتن بودلف (سوار بزرگ عرب و از دوستان احمد) را از معتصم گرفته است. معتصم اندکی بعد از رفتن افشین، پشیمان شده ولی به دلیل سوگند و قولی که به افشین داده، نمی‌تواند و نمی‌خواهد جلو کار افشین را بگیرد و اکنون از احمد طلب کمک می‌کند. احمد سراسیمه به سرای افشین می‌رود و تلاش می‌کند که او را آرام کند تا بودلف را نجات بدهد و در این راه حتی دست و پای افشین را می‌بوسد اما او با بی‌احترامی درخواست احمد را نمی‌پذیرد. در نهایت احمد مجبور می‌شود که از زبان معتصم سخن بگوید و او را از انجام دادن این کار، منع کند. احمد پس از این کار، سراسیمه به درگاه باز می‌گردد تا برای معتصم ماجرا را تعریف کند و بگوید که چرا به دروغ از طرف خلیفه چنین پیغامی داده است اما هنوز صحبتش تمام نشده که افشین، متعجب و ناراحت، وارد درگاه می‌شود و از معتصم در مورد صحت پیام می‌پرسد. معتصم نیز در پاسخ می‌گوید که آری من این پیغام را داده‌ام و افشین

با ناراحتی از درگاه می‌رود. سپس معتصم از احمد سوال می‌کند: «یا باعبدالله چون روا دیدی پیغام ناداده گزاردن؟» احمد می‌گوید: «یا امیرالمومنین، خون مسلمانی ریختن نپسندیدم و...» در نهایت، بودلف نجات می‌یابد و با احترام به سرای احمد آورده می‌شود و او را شکر می‌گوید... (ر.ک: بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۶۷ - ۱۶۱)

۲-۲) بررسی ویژگی‌های چندصدایی در داستان افشین و بودلف

حکایت افشین و بودلف - که علاوه بر تاریخ بیهقی در کتاب «فرج بعد از شدت» البتّه با اختلافاتی در محتوا و شیوه‌ی روایت داستان آمده است - یکی از داستان‌هایی است که نشانه‌های چندصدایی در آن دیده می‌شود. پُر واضح است که انتظار این که آثاری از این دست به‌طور کامل، حائز ویژگی‌های چندصدایی باشند، انتظاری است بی‌جا و نامقبول؛ چرا که تاریخ بیهقی در روزگاری نوشته شده است که به تعبیری، حاکمان آن «انگشت در جهان کرده و قرمطی می‌جستند» (همان: ۲۳۷) همان‌طور که مشخص است نسبتی عمیق بین بسته بودن فضای جامعه و بروز مؤلفه‌های تک صدایی و چند صدایی وجود دارد. اگرچه راوی این داستان، احمد ابی داوود است و تاحدودی، دست بیهقی برای به تصویر کشیدن افکار و عقاید شخصیت‌ها باز است اما از طرفی نیز وی باید به حکایت تعریف شده از قول احمد، وفادار بماند؛ بنابراین نمی‌تواند بیش از حد معمول در اصل روایت، دخالت کند. در این جا به بررسی و تحلیل این داستان از منظر نظریه‌ی چندصدایی می‌پردازیم. در داستان افشین و بودلف، خواننده شاهد حضور شخصیت‌های مختلف و تقریباً زیادی است که در طول داستان به گفت‌وگو با یکدیگر می‌پردازند؛ شخصیت‌هایی مثل: احمد، حاجب، معتصم، افشین و... اما نمی‌توان صرفاً حضور این شخصیت‌ها را به عنوان حضور صداهای مختلف یا همان چندصدایی تلقی کرد؛ چرا که چندصدایی، یعنی حضور جهان‌بینی‌های مختلف در یک متن، نه صرفاً حضور شخصیت‌های مختلف در آن متن؛ زیرا ممکن است در یک داستان، یک ایده و تفکر از زبان ده فرد مختلف بیان شود اما نهایتاً در پشت همه‌ی آن‌ها یک ایده یا یک تفکر باشد که به اشکال مختلف و از زبان افراد متفاوت به گوش برسد. زمانی می‌توان یک متن را چندصدایی نامید که افرادی با تفکرات و اعتقادات مختلف، در متن حضور پیدا کنند و صدای آن‌ها یکسان و برابر به گوش برسد و به عبارتی، صدایی که مورد پسند و هم‌سو با اعتقادات نویسنده نیست هم، به میزان صدای مورد پسند نویسنده، حق شنیده شدن داشته باشد و محکوم به سکوت

نباشد. برای رسیدن به پاسخی مناسب به این پرسش که آیا می‌توان داستان افشین و بودلف بیهقی را داستانی چندصدایی نامید یا نه، لازم است به بررسی دقیق و جزئی این داستان بپردازیم. صداهای مختلف در یک متن از طرق متفاوتی بیان می‌شوند که شاید بتوان آن‌ها را در سه طریق خلاصه کرد:

۱. مکالمه‌ی شخصیت‌ها ۲. مونولوگ یا گفت‌وگوی درونی ۳. ارتباطات بینامتنی.

۲-۲-۱) مکالمه‌ی شخصیت‌ها

گفت‌وگو به معنای مکالمه و صحبت کردن با هم و مبادله‌ی افکار و عقاید است. (ر.ک: میرصادقی، ۱۳۹۴: ۳۵۶) گفت‌وگو یکی از عناصر مهم داستان است که خلق و خوی شخصیت‌ها، رفتار و اعمال و نوع نگرش آنان را به نمایش می‌گذارد: «گفت‌وگو نشان دهنده‌ی ذهنیات و خصوصیات شخص است.» (یونسی، ۱۳۷۹: ۳۴۹) هنگامی که در یک داستان، شخصیت‌ها به گفت‌وگو می‌پردازند، در خلال این گفت‌وگوها نظرات و ایده‌های خود را که گاه متضاد با دیگری است، بیان می‌کنند. در داستان افشین و بودلف نیز مکالمه‌های بسیاری میان شخصیت‌های داستان صورت می‌گیرد؛ لذا برای فهم این مطلب که آیا تفکرات پشت صداهای افراد مختلف در این داستان با یکدیگر متفاوت است یا نه، ابتدا به بررسی شخصیت‌های موجود در این داستان می‌پردازیم:

الف) شخصیت‌های اصلی: احمد ابی داوود، معتصم، افشین و بودلف هستند که به نسبت دیگر شخصیت‌ها نقش پررنگ‌تر و مهم‌تری دارند.

ب) شخصیت‌های فرعی: سلام (غلام احمد)، حاجب نوبتی (نگهبان معتصم)، حاجبان افشین، سیاف، خویشان احمد، خادم معتصم، حاجب (فرستنده‌ی معتصم برای آوردن بودلف). این افراد، شخصیت‌های فرعی و دارای نقش کم‌رنگ‌تری می‌باشند و به عبارتی در متن، حضور فعالی ندارند. از میان گفت‌وگوی این دو دسته از شخصیت‌ها، گفت‌وگوهای دسته‌ی دومی چندان نقش مهمی در روند داستان ندارند؛ گفت‌وگوهای آنان عمدتاً معمولی و فاقد اندیشه است اما گفت‌وگوی شخصیت‌های دسته‌ی اول، نقشی تعیین‌کننده در داستان دارند و صداهای مختلفی که از داستان به گوش می‌رسد، عمدتاً از طرف شخصیت‌های اصلی است. اگر گفت‌وگوهای معمولی بین شخصیت‌ها را که فاقد اندیشه و تفکر خاصی هستند کنار بگذاریم، صداهایی را که از این شخصیت‌ها به گوش می‌رسد، می‌توان در پنج صدا دسته‌بندی کرد که این صداها بارها در متن داستان و به طرق مختلف، تکرار می‌شوند.

۲-۱-۱) طرح مسأله‌ی برتری عرب بر عجم و رویکرد عجم‌ستیزی

یکی از صدا‌های مرکزی این داستان که بارها مستقیم و غیرمستقیم از زبان شخصیت‌های این داستان به گوش می‌رسد، مسأله‌ی برتری عرب بر عجم است که در نهایت، رویکرد عجم‌ستیزی را به شکلی گسترده به تصویر می‌کشد. اساساً تقابل اصلی این داستان بر محور شخصیت افشین (سردار ایرانی دربار معتصم) در برابر بودلف (سردار عرب دربار معتصم) است: «درحقیقت انگیزه و عامل اصلی دشمنی بودلف با افشین و سپس احمد بن ابی داوود و معتصم با افشین - که منجر به تصمیم افشین برای کشتن بودلف بود و در پایان منجر به مرگ افشین شد - ریشه در ملیّت و قومیت نژاد ایرانی و عربی دارد که به صورت جسته و گریخته، چند بار به‌ویژه از لابه‌لای سخنان احمد بن ابی داوود، ظاهر شده است.» (کرمی، ۱۳۸۹: ۱۰۳) معتصم و احمد ابی داوود نیز دو شخصیت تأثیرگذار این داستان هستند؛ به‌خصوص احمد که راوی داستان است و ظاهراً اختلافاتی عمیق با افشین دارد، بارها بر رویکرد ضدّ عجمی خود تأکید می‌ورزد و در خلال مکالماتش خود بارها به طرفداری از عرب و برتری آن در مقابل عجم اشاره می‌کند. در این جا گفت‌وگوهای این شخصیت‌ها - که حاوی رویکرد فکری آن‌ها که همان برتری عرب بر عجم است - آورده می‌شود:

- از زبان احمد، راوی داستان، در گفت‌وگو با افشین: «فرا ایستادم و از طرزی دیگر سخن پیوستم ستودن عجم را که این مردک از ایشان بود - و از زمین اسروشنه بود - و عجم را شرف بر عرب نهادم؛ هرچند که دانستم که اندر آن، بزه بزرگ است ولکن از بهر بودلف تا خون وی ریخته نشود...» (بی‌هقی، ۱۳۸۹: ۱۶۴)
- گفت‌وگوی احمد و معتصم، از زبان احمد: «گفتم: بودلف بنده‌ی خداوند است و سوار عرب است... و مقرّر است که وی در ولایت جبال چه کرد و چند اثر نمود و جانی در خطر نهاد تا قرار گرفت.» (همان: ۱۶۳)
- گفت‌وگوی معتصم و افشین از زبان معتصم: «معتصم گفت: پیغام من است و کی تا کی شنیده بودی که بوعبدالله از ما و پدران ما پیغامی گزارد به کسی و نه راست باشد؟ اگر ما دوش پس از الحاح که کردی، تو را اجابت کردیم در باب قاسم، ببايد دانست که آن مرد چاکرزاده‌ی خاندان ماست. خرد آن بودی که او را بخواندی و به جان بر وی منت نهادی و او را به‌خوبی و با خلعت باز خانه فرستادی و آن‌گاه آزرده کردن بوعبدالله از همه زشت‌تر بود ولکن هرکسی آن کند که از اصل و گوهر وی سزد و عجم، عرب را

چون دوست دارد به آن‌چه بدیشان رسیده است از شمشیر و نیزه‌ی ایشان؟ بازگرد و پس ازین هشیارتر و خویشتر دارتر باش.» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۶۸-۱۶۷)

۲-۱-۲) گرایش‌های دینی

یکی دیگر از صداهایی که در این داستان، مکرر به گوش می‌رسد، طرح مباحث دینی است که در بسیاری از موارد با تعصبات اعتقادی شخصیت‌ها آمیخته می‌شود. مباحث مطرح شده‌ی دینی در داستان را می‌توان در دو محور دسته بندی کرد: محور نخست، اعتقادات دینی است که در خلال گفت‌وگوی شخصیت‌ها، میزان باورها و اعتقاد آنان به گوش می‌رسد و محور دوم، دیدگاه‌های متعصبانه‌ی دینی است که عمدتاً از طرف احمد و معتصم خطاب به افشین گفته می‌شود. برای محور اول، جملات زیر در متن داستان آمده که عمدتاً با گزاره‌های دینی همراه است:

- گفت‌وگوی احمد و معتصم: «گفت: خبر نداری که چه افتادست؟ گفتم: ندارم. گفت:

أنا لله و أنا اليه الرجوعون؛ بنشین تا بشنوی.» (همان: ۱۶۲)

- گفت‌وگوی احمد و معتصم: «گفت: یا باعبدالله! همچنین است که تو می‌گویی و بر من

این پوشیده نیست اما کار از دست من بشده است که افشین دوش دست من بگرفته

است و عهد کرده‌ام به سوگندان مغلظه که او را از دست افشین نستام و نفرمایم که

کس او را بستاند...» (همان: ۱۶۳)

- گفت‌وگوی احمد و افشین: «گفتم: یا امیر! خدا مرا فدای تو کناد. من از بهر قاسم عیسی

را آمدم تا بارخدایی کنی و وی را به من بخشی؛ در این تو را چند مزد باشد.» (همان:

۱۶۴)

- «گفت: نه بخشیدم و نه بخشم که وی را امیرالمومنین به من داده است و دوش سوگند

خورده در باب وی سخن نگوید تا هرچه خواهم کنم که روزگار درازست تا من

اندرین آرزو بودم.» (همان: ۱۶۴)

- «و سپاس خدای عزوجل را که تو را از این منت در گردن من حاصل نشد.» (همان: ۱۶۵)

- گفت‌وگوی احمد و افشین که احمد از قول معتصم می‌گوید: «و اگر او را بکشی، تو را

بدل وی قصاص کنم...» (همان: ۱۶۵)

- «و اگر او را بکشی، تو را بدل وی بکشند.» (همان: ۱۶۵)

- گفت‌وگوی احمد و معتصم: «گفتم: یا امیرالمومنین! خون مسلمانی ریختن، نپسندیدم و مرا مزد باشد و ایزد تعالی بدین دروغم نگیرد و چند آیت قرآن و اخبار پیغامبر علیه السّلام بیاوردم.» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۶۷)
 - گفت‌وگوی احمد و بودلف: «گفتم: مرا شکر مکن بلکه خدای عزّ و جل و امیرالمومنین را شکر کن به جان نو که بازیافتی...» (همان: ۱۶۷)
- در محور دوم که گرایش‌های دینی همراه با تعصّب شخصیت‌هاست، عمدتاً با جملاتی بیان می‌شود که حبّ و بغض معتصم و احمد ابی داوود نسبت به افشین به وضوح دیده می‌شود که این مسأله نیز ناشی از همان عداوت قدیمی میان این دو یعنی مسأله‌ی عجم و عرب و نیز کینه‌ی شخصی عمیق احمد ابی داوود نسبت به افشین است:
- گفت‌وگوی معتصم و احمد که معتصم گوید: «به خدای عزّ و جل سوگند خورم که افشین، جان از من نبرد که وی مسلمان نیست!» (همان: ۱۶۷)
 - «گفت: اینک این سگ ناخویشتن شناس نیم کافر بوالحسن افشین...» (همان: ۱۶۲)
 - «دریغا مسلمانیا که از پلیدی نامسلمانی این‌ها بایست کشید...» (همان: ۱۶۶)

۲-۱-۳) اعتقاد به قضا و جبر

- در اعصار گذشته و به‌خصوص در دوران غلبه‌ی خلفای اموی، عباسی، ترکان غزنوی و نیز دیگر حکومت‌هایی که خواستگاه ایرانی نداشتند، جبرگرایی و اعتقاد شدید به قضا و قدر دیده می‌شود. در متن داستان افشین و بودلف نیز بارها شخصیت‌های داستان در مکالمات خود به قضا و قدر و تسلیم محض بودن در برابر آن اشاره دارند:
- گفت‌وگوی احمد و معتصم: «و پس اگر شفاعت تو رد کند، قضا کار خود بکرد و هیچ درمان نیست.» (همان: ۱۶۳)
 - «اندیشه‌ی من این بود؛ ایزد عزّ ذکره دیگر خواست که خلیفه را سخت درد کرده بود از بوسه دادن من بر کتف و دست و آهنگ پای بوس کردن و گفتن او که اگر هزار بار بوسه دهی بر زمین، سود ندارد.» (همان: ۱۶۶)

۲-۲-۱ (۸) تعصبات قومی و قبیله‌ای

یکی دیگر از صداهایی که به کزات از متن این داستان به گوش می‌رسد، تعصبات قومی و قبیله‌ای است؛ بدین معنا که هر یک از شخصیت‌های این داستان، برآمده از قبیله‌ای هستند که نسبت به حیات تک تک افراد قبیله‌ی خود تعصب دارند. در متن داستان بارها اشاره شده است که اگر مثلاً فلائی را بکشیم، قبیله‌اش به هواخواهی او بر می‌خیزند:

- گفت و گوی احمد و معتصم که احمد می‌گوید: «پس گفتم: بودلف بنده‌ی خداوند است و سوار عرب است و مقرر است که وی در ولایت جبال چه کرد و چند اثر نمود و جانی در خطر نهاد تا قرار گرفت و اگر این مرد خود برافتد، خویشان و مردم وی خاموش نمانند و درجوشند و بسیار فتنه برپای شود.» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۶۳)

- سخنان احمد درباره‌ی قوم و قبیله‌اش: «باز گشتم و برنشستم و روی کردم به محلّت وزیری و تنی چند از کسان من که رسیده بودند با خویشان بردم.» (همان: ۱۶۳)

- «و من، قوم خویش را مثال دادم تا به دهلیز بنشینند و گوش به آواز من دارند.» (همان: ۱۶۴)

- «آواز دادم قوم خویش را که درآیند؛ مردی سی و چهل اندرآمدند مزکی و معدّل از هر دستی.» (همان)

- «کس‌های خود را نیز گفتم: برین گواه باشید. گفتند: گواهییم!...» (همان: ۱۶۵)

۲-۲-۱ (۵) بیان دروغ مصلحت‌آمیز

یکی از اصلی‌ترین ایده‌ها و اندیشه‌های این داستان، طرح این مسأله است که گاه گفتن دروغی که مصلحت در آن است و مانع از انجام دادن فتنه‌ای می‌شود، بهتر از گفتن راستی است که در آن خون کسی ریخته می‌گردد یا ظلم و ستمی در حق کسی انجام می‌گیرد؛ به قول سعدی: «دروغی مصلحت‌آمیز، به که راستی فتنه‌انگیز.» (سعدی، ۱۳۷۶: ۴۹) در این داستان، احمد نیز به صراحت می‌گوید: «از بهر این آزاد مرد بودلف را خطری بکنم هرچه بادا باد! و روا دارم که این بکرده باشم که به من هر بلایی رسد، رسد.» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۶۵) اساساً بیهقی داستان افشین و بودلف را در تأیید داستان قبلی یعنی «ماجرای بوبکر حصیری و خواجه احمد حسن» آورده است؛ آن‌جا نیز اتفاقی شبیه به این می‌افتد اما ماجرا با پایمردی بونصرمشکان ختم به خیر می‌شود.

- گفت‌وگوی احمد و معتصم: «معتصم گفت: یا با عبدالله! چون روا داشتی پیغام ناداده گزاردن؟ گفتم: یا امیرالمومنین! خون مسلمانی ریختن نپسندیدم و مرا مزد باشد و ایزد تعالی بدین دروغم نگیرد؛ و چند آیت قرآن و اخبار پیغامبر علیه السلام بیاوردم. بخندید و گفت: راست همین بایست کردن که کردی...» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۶۷)
- گفت‌وگوی افشین و احمد: «چون افشین این سخن بشنید، لرزه بر اندام او افتاد و به دست و پای بمرمرد و گفت: این پیغام خداوند به حقیقت می‌گزاری؟ گفتم: آری، هرگز شنوده‌ای که فرمان‌های او را برگردانیده‌ام؟» (همان: ۱۶۵)
- گفت‌وگوی معتصم و افشین: «معتصم گفت: پیغام من است و کی تا کی شنیده بودی که بو عبدالله از ما و پدران ما پیغامی گزارد به کسی و نه راست باشد؟...» (همان: ۱۶۷-۱۶۶)

۳-۲) مونولوگ

مونولوگ یا تک‌گویی، شیوه‌ای از داستان نویسی است که در مقابل دیالوگ قرار می‌گیرد. در این شیوه، شخصیت داستان به صحبت کردن با خود می‌پردازد و از این طریق، پیامی را به مخاطب منتقل می‌کند. تک‌گویی درونی یا گفتار درونی نیز به بازگویی افکار درونی و عاطفی شخصیت که در ذهنش اتفاق می‌افتد، می‌پردازد. در واقع کشمکش‌های درونی شخصیت‌ها و تضادهای پنهان آن‌ها از طریق مونولوگ بیان می‌شود. شخصیت احمد ابی داوود، راوی داستان نیز تا حد زیادی از مونولوگ یا تک‌گویی درونی استفاده می‌کند. وی که در برخی از مواضع داستان در ظاهر و علنی، توان ابراز عقیده‌ی واقعی خود را ندارد، در گفت‌وگوهای درونی با خود، افکار و عقایدش را بیان می‌کند. تک‌گویی‌های درونی احمد را -که در واقع تنها شخصیتی است در این داستان که تک‌گویی‌های او توسط خودش که راوی است، بیان می‌شود- می‌توان در چند موضوع تقسیم‌بندی کرد: برخی از مونولوگ‌های او فاقد اندیشه‌ای محوری هستند بلکه بیش‌تر کنش‌ها و رفتار او را نشان می‌دهند که در این‌جا چندان مورد نظر ما نیستند؛ چنان‌که مثال‌های زیر:

- «نیم شب بیدار شدم؛ هرچند حیلت کردم، خوابم نیامد و غم و ضجرتی سخت بزرگ بر من دست یافت که آن را هیچ سبب ندانستم؛ با خویشتم گفتم: چه خواهد بود؟» (همان: ۱۶۱)

- «آخر با خود گفتم که به درگاه رفتن، صواب‌تر؛ هر چند پگاه است اگر بار یابمی، خود بها و نعم و اگر نه، بازگردم؛ مگر این وسوسه از دلم دور شود.» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۶۲)
 - «اندیشیدم که نباید که من دیرتر رسم و بودلف را آورده باشم و کشته و کار از دست بشده.» (همان: ۱۶۳)
 - من به خشم بازگشتم و اسب در تگ افکندم چون مدهوشی و دلشده‌ای و همه راه با خود می‌گفتم: کشتن آن را محکم‌تر کردم که هم اکنون افشین بر اثر من در رسد و امیرالمومنین گوید: من این پیغام ندادم، بازگردد و قاسم را بکشد.» (همان: ۱۶۶-۱۶۵)
 - «با خود گفتم که این اتفاق بد بین که با امیرالمومنین تمام نگفتم که از تو پیغامی که نداده بودی، بگزاردم که قاسم را نکشد. هم‌اکنون افشین حدیث پیغام کند و خلیفه گوید که من این پیغام نداده‌ام و رسوا شوم و قاسم کشته آید.» (همان: ۱۶۶)
- اما مونولوگ‌های اصلی احمد- که در واقع از منظر بررسی‌های چندصدایی بسیار قابل توجه هستند- گفت‌وگوهایی است که در آن‌ها احمد دیدگاهش را نسبت به شخصیت‌های مقابل خود به‌خصوص افشین، بیان می‌کند. در این مونولوگ‌ها احمد معمولاً با نگاهی متعصبانه، دیدگاه اصلی خود را که درعالم واقع جرأت بیان آن‌ها و یا مجال گفتن آن‌ها را ندارد، بیان می‌کند: «در حدیث نفس تنها اطلاعاتی به خواننده یا تماشاگر داده نمی‌شود بلکه خصوصیت‌های روانی راوی نیز بر خواننده آشکار می‌شود.» (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۵۹۷) مونولوگ‌های احمد در این قسمت را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش اول که نظرات اصلی و نژادی خود را درباره‌ی برتری عرب بر عجم بیان می‌کند:
- «فرا ایستادم و از طرزی دیگر سخن پیوستم ستودن عجم را که این مردک از ایشان بود- و از زمین اسروشنه بود- و عجم را بر عرب شرف نهادم؛ هر چند که دانستم که اندر آن بزه بزرگ است.» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۶۴)
- بخش دوم که دیدگاه‌های متعصبانه و بغض‌آلود خود را درباره‌ی شخصیت افشین بیان می‌کند که معمولاً با توهین‌های نژادی، دینی و شخصیتی آمیخته است:
- «من با خویشتن گفتم: یا احمد! سخن و توقیع تو در شرق و غرب روان است و تو از چنین سگی چنین استخفاف کشی؟» (همان: ۱۶۴)
 - «خشمی و دلتنگی ای سوی من شتافت؛ چنان که خوی از من بشد و با خود گفتم:

این چنین مرداری و نیم‌کافری بر من چنین استخفاف می‌کند و چنین گزاف گوید،
 مرا چرا باید کشید؟ از بهر بودلف را خطری بکنم؛ هرچه باداباد! و روا دارم که این
 بکرده باشم که به من هر بلایی رسد، رسد.» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۶۵)
 - «با خود گفتم: این چنین مرداری و نیم‌کافری...» (همان)

۲-۴) ارتباط بینامتنی

در این شیوه، نویسنده یا راوی داستان با ذکر نقل قول‌هایی از افراد یا کتب دیگر، اجازه می‌دهد که صداهای تازه وارد متن شوند. متن‌های ادبی، متن‌هایی مستقل و بی‌نیاز از متون قبل از خود نیستند و هر متنی پاره‌ای از گفتارهایش برگرفته از متون قبل یا هم‌دوره‌ی خود است. نظریه‌پردازان ادبی این فرایند را تحت عنوان بینامتنیت (intertextualité) مطرح کرده‌اند. این اصطلاح را برای نخستین بار ژولیا کریستوا، منتقد مشهور بلغاری، بر مبنای نظریه‌ی منطق گفت‌وگویی میخائیل باختین مطرح کرد. رولان بارت، لوران ژنی، مایکل ریفاتر و ژرار ژنت، جزو نظریه‌پردازانی بودند که در گسترش و تکوین نظریه‌ی بینامتنیت، نقش و تأثیر به‌سزایی داشتند. بر مبنای این نظریه، ارتباط بینامتنی «به رابطه‌ای اطلاق می‌گردد که بین دو یا چند متن وجود دارد و این رابطه در چگونگی درک متن، مؤثر است.» (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۱۲) هرگونه مناسبت میان متن‌ها از نقل قول گرفته تا نقل به معنا و... جزو حوزه‌ی مطالعات بینامتنی است اما ارتباط نظریه‌ی بینامتنی با نظریه‌ی چندصدایی در این نکته است که هنگامی که نویسنده‌ای مجوز حضور بخش‌هایی از یک متن را در متن خود می‌دهد، در واقع یک صدای جدید را پذیرفته است؛ صدایی که قبلاً نویسنده‌ای دیگر مطرح کرده و حالا مجال حضور در متنی دیگر را پیدا کرده است. این مسأله باعث می‌شود که معناها و صداهای متفاوت در متن‌ها بیشتر به گوش برسد و متن از فضای بسته و تک صدایی فاصله بگیرد: «ارتباط متن با دیگر متن‌ها موجب می‌شود تا آن متن از یک معنای ثابت و بسته، رهایی یابد و دارای معناهای گوناگون شود. منظور از متن‌های دیگر، هم متن‌های نوشتاری معاصر و پیشین است و هم جامعه و تاریخ مربوط به نوشتار.» (نامور مطلق، د، ۱۳۹۰: ۱۳۱)

داستان افشین و بودلف، داستانی است که بیهقی برای تأیید رفتار بونصر مشکان در واقعه‌ی گرفتارشدن بوبکر حصیری در چنگ خواجه احمد آورده است. در آن‌جا نیز پس از خشمی که

احمد بر بوبکر حصیری می‌گیرد، پادشاه به احمد اجازه می‌دهد که او را شدیداً تنبیه کند و مال و دارایی‌اش را بستاند اما پنهانی از بونصر مشکان می‌خواهد که نزد خواجه احمد رفته و بوبکر حصیری و پسرش را نجات دهد. بیهقی پس از نقل این ماجرا، داستان افشین و بودلف را در تأیید رفتار بونصر می‌آورد؛ بنابراین بیهقی با این کار، پیوندی بینامتنی با داستان افشین و بودلف برقرار کرده است؛ البته و از آنجا که کار ما در این مقاله صرفاً بررسی حکایت افشین و بودلف است، فقط ارتباط بینامتنی این داستان را با متون دیگر بررسی می‌کنیم. در این داستان، بیهقی ارتباط چندان زیادی با دیگر متن‌ها برقرار نکرده است؛ تنها متنی که بیهقی با آن ارتباط بینامتنی برقرار کرده، قرآن کریم است که در این جا مثال‌های آن آورده می‌شود:

- «گفت: أنا لله وانا اليه الرجاعون بنشین تا بشنوی...» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۶۲)
- «گفتم: الله الله یا امیرالمومنین که این خونی است و ایزد عز ذکره نپسندد و آیات و اخبار خواندن گرفتم...» (همان: ۱۶۴)
- «معتصم گفت: یا باعبدالله! چون روا داشتی پیغام ناداده گزاردن؟ گفتم: یا امیرالمومنین! خون مسلمانی ریختن نپسندیدم و مرا مزد باشد و ایزد تعالی بدین دروغم نگیرد، و چند آیت قرآن و اخبار پیغامبر علیه السلام بیاوردم. بخندید و گفت: راست همین بایست کردن که کردی...» (همان: ۱۶۷)

نتیجه‌گیری

با بررسی حکایت افشین و بودلف می‌توان جنبه‌های چندصدایی را از سه طریق شنید: نخست از طریق مکالمه‌ی شخصیت‌ها؛ در این داستان شخصیت‌ها را می‌توان به دو دسته‌ی شخصیت‌های اصلی و فرعی تقسیم کرد. عمده‌ی دیدگاه‌ها از طرف شخصیت‌های اصلی داستان مطرح می‌شود که می‌توان آن‌ها را در پنج صدا خلاصه کرد: ۱. طرح مسأله‌ی برتری عرب بر عجم و رویکرد عجم‌ستیزی؛ یکی از صداهای مرکزی که بارها مستقیم و غیرمستقیم از زبان شخصیت‌های این داستان به گوش می‌رسد، مسأله‌ی برتری عرب بر عجم است که در نهایت، رویکرد عجم‌ستیزی را به شکلی گسترده به تصویر می‌کشد. ۲. گرایش‌های دینی؛ طرح مباحث دینی در این داستان در بسیاری از موارد با تعصبات دینی شخصیت‌ها آمیخته می‌گردد که این دیدگاه‌ها عمدتاً از طرف احمد و معتصم خطاب به افشین گفته می‌شود ۳. اعتقاد به قضا و

جبر؛ جبری‌گرایی و تسلیم محض شرایط بودن جزو صداهایی است که به‌کرات از طرف شخصیت‌های داستان به گوش می‌رسد و بخشی از این مسأله به دلیل شرایط تفکرات حاکم بر دوران گذشته است که عمدتاً معتقد به جبرگرایی بودند. ۴. تعصب قومی و قبیله‌ای؛ یکی دیگر از صداهایی است که به فراوانی از متن این داستان به گوش می‌رسد؛ بدین معنا که هر یک از شخصیت‌های این داستان برآمده از قبیله‌ای هستند که نسبت به حیات تک تک افراد قبیله‌ی خود تعصب دارند. ۵. اثبات این نکته که گاهی دروغی مصلحت‌آمیز از راستی فتنه‌انگیز، بهتر است. دوم: از طریق گفت‌وگوی درونی (مونولوگ) شخصیت‌ها. در این قسمت عمدتاً صدای راوی داستان، یعنی احمد شنیده می‌شود که درخلال تک‌گویی‌های درونی، برخی از اندیشه‌ها و افکار خود را بیان می‌کند. سوم: بینامتنیت و آن، هنگامی است که نویسنده‌ای مجوز حضور بخش‌هایی از یک متن را در متن خود می‌دهد و در واقع یک صدای جدید را پذیرفته است؛ صدایی که قبلاً توسط نویسنده‌ای دیگر مطرح شده و حالا مجال حضور در متنی دیگر را پیدا کرده است. این مسأله باعث می‌شود که معناها و صداهای متفاوت در متن‌ها بیشتر به گوش برسد و متن از فضای بسته و تک‌صدایی فاصله بگیرد. در این حکایت، عناصر بینامتنی چندان قوی نیست و صرفاً محدود به آیاتی از قران کریم شده است. از میان این سه راه برای انعکاس صدای شخصیت‌ها، بار اصلی به ترتیب، روی مکالمه‌ی شخصیت‌ها، مونولوگ و سپس بینامتنیت است.

یادداشت

۱. بررسی و مقایسه‌ی روایت بیهقی از این داستان با روایت مطرح شده در کتاب فرج بعد از شدت، نشان می‌دهد که شیوه‌ی روایت این دو داستان تا حدودی با هم متفاوت است. (در این زمینه، ر.ک: کرمی، ۱۳۸۹: ۱۱۲ - ۹۲)

منابع

الف) کتاب‌ها

- آلن، گراهام (۱۳۹۲). *بینامتنیت*. ترجمه‌ی پیام یزدانجو. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- باختین، میخائیل (۱۳۹۵). *پرسش‌های بوطیق‌ای داستایوسکی*. ترجمه‌ی سعید صلح‌جو. چاپ اول. تهران: انتشارات نیلوفر.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۹). *تاریخ بیهقی*. تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی. چاپ سوم. تهران: انتشارات سخن.
- پاینده، حسین (۱۳۹۵). *رهیافت باختین در نقد رمان* (مقدمه‌ی کتاب پرسش‌های بوطیق‌ای داستایفسکی). ترجمه‌ی سعید صلح‌جو. چاپ اول. تهران: نشر نیلوفر.
- تودوروف، تزوتان (۱۳۹۱). *منطق گفتگویی میخائیل باختین*. ترجمه‌ی داریوش کریمی. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.
- سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۷۶). *گلستان سعدی*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ یازدهم. تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.
- مقدادی، بهرام (۱۳۷۸). *دانشنامه‌ی نقد ادبی*. تهران: نشر چشمه.
- میرصادقی، جمال (۱۳۹۴). *ادبیات داستانی*. چاپ هفتم. تهران: انتشارات سخن.
- نامور مطلق، بهمن (۱۳۹۰). *درآمدی بر بینامتنیت: نظریه‌ها و کاربردها*. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.
- یونسی، ابراهیم (۱۳۷۹). *هنر داستان‌نویسی*. چاپ ششم. تهران: انتشارات نگاه.
- ب) مقالات
- سلیمی کوچی، ابراهیم (۱۳۹۱). «گفت‌وگومداری و چندصدایی در رمان جزیره‌ی سرگردانی اثر سیمین دانشور». *مجله‌ی پژوهش ادبیات معاصر جهان*. دوره‌ی ۱۷. شماره‌ی ۲. صص ۹۷-۹۲.
- کریمی، محمدحسین (۱۳۸۹). «ریشه‌شناسی داستان افشین و بودلف در تاریخ بیهقی». *مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا*. سال اول. شماره‌ی دوم. صص ۱۱۲-۹۲.
- نامور مطلق، بهمن (۱۳۸۷). «باختین، گفتگومندی و چندصدایی، مطالعه‌ی پیشابینامتنیت باختینی». *پژوهشنامه‌ی علوم انسانی*. شماره‌ی ۵۷. صص ۴۱۹-۳۹۷.
- نوبخت، محسن (۱۳۹۱). «چند صدایی و چند شخصیتی در رمان پسامدرن ایران با نگاهی به رمان اسفار کاتبان ابوتراب خسروی». *مجله‌ی زبان شناخت*. شماره‌ی ششم. صص ۱۲۰-۸۵.